

سلیمان

❁ پدر من کجاست ؟

... کودک شیرین زبانی دارای نبوغ فوق العاده است . آثار هوش و ذکاوت و عقل از چهره درخشان وی هویداست و رفتار عاقلانه او سبب شده است که زبانزد خاص و عام گردد .

آری اینهمه آثار بزرگواری و عظمت سلیمان زمینه نفوذ در دل داود را فراهم ساخته بود ، و داود این فرزند شیرین زبان را بسیار دوست میداشت . داود مدت ها است فکر میکند که مرگم نزدیک شده است و چند صباح دیگر بوادی خاموشان رهسپار خواهم شد . راستی مگر من از آدم و نوح و ابراهیم مهمتر هستم ؟ آیا آنان با آن همه قدرت و عظمت جان شیرین را تقدیم پیک اجل نکردند ؟ و آیا این تن خاکی را در راه رضای خدا نابود نساختند ؟ و آیا اکنون زیر خاک نیارمیده اند ؟ جای دوری نروم پدر من کجاست ؟ پدرم زیر خاک خوابیده است . آیا من خونم از خون آنان رنگین تر است ؟ و یا آنکه عظمت و تشکیلات من سرآمد آنهاست ؟ راستی اگر نوح پس از صدها سال زنده ماند من هم زنده خواهم ماند . و اگر پیک اجل او را رها کرد مرا نیز فراموش خواهد کرد .

❁ ولیعهد من کیست ؟

خدا یا مرگ من نزدیک شده است و ملت من محتاج رهبر و راهنما

هستند تا مسائل دینی و وظائف اجتماعی خود را بیاموزند و بحقائق آن آشنا گردند . بار خدایا هر چند همسر من بیسبهاد و لیبعدی را برای آن فرزندم که بزرگتر است مینماید ولی فرزندان بزرگم کم عقلند و فرزند عاقل من سلیمان کوچک است و افکار کوتاه زیر بار کوچک نمیرود ، میت رسم جان شیرین فرزند عزیزم فدای ولایتعهدی وی گردد .

نه ، من فرزند عزیزم را بولایتعهدی بر نمیگزینم تا حسادت دیگران تحریک شود و وی را نابود سازند و داغش را بدل من بگذارند . من باید کسی را ولیعهد خود قرار دهم که خدای جهان آفرین قبول کند و رفاه و آسایش ملت را همراه داشته باشد . من باید کسی را برای ولایتعهدی خود برگزینم که توده های رنج دیده او را بپسندند و پشتیبان وی باشند : زیرا :

طپیدن دلها ناله شد آهسته آهسته رساتر گرشود این ناله هافر یاد میگرد
آری من باید ملت را از دست ولیعهد خود راضی نگهدارم و کوچکترین سوژه ای برای کوبیدن و نابود کردن وی بدست ملت ندهم .

آه! مردم عاقلند و رهبر عاقل و باهوش میخواهند زعیم دلسوز و مهربان میخواهند . بچه من کوچک است و شاید نتواند مملکت را اداره کند و احکام خدا را اجرا نماید . آری فرزندم کوچک است و میت رسم مگس صفتان اطراف وی را بگیرند و او را سرگرم عیش و لذت نمایند و نور دیده ام از ستم دیدگان و گر سنگان باز بماند و بخوشگذرانی مشغول گردد و همین خوشگذرانی است که زمینه نابودی وی را فراهم میکند زیرا گفته اند :

إذا غدا ملك باللهم و مشتغلا فاحكم على ملكه بالويل والحرب

«هر گاه زمامداری اسیر خوشگذرانی و هوا و هوس گردید درباره حکومت وی غیر از جنگهای داخلی و فشار طبقاتی و فشار زندگی پیش - بینی نکن.»

بارخدا یا ! چه کنم؟ تمایل لذات زندگی از یکسو سلیمان مرا تهدید میکند و افکار کوتاهی که زیر باروی نمیروند از سوی دیگر وی رامیفشارد ولی مصیبت بالاترین است که اگر سلیمان کوچک را ولیعهد خود سازم ممکن است در علم اجتماع و سیاست پخته نباشد و چون ممالک دیگر در ارکان حکومت وی نفوذ کنند و مملکت ما بدست دیگران استعمار شود.

کتابخانه مدرسه لیبیة نهم

آری آنگاه که کودک و یا کودک صفتان بمسند حکومت بنشینند و اختیار امور را بدست گیرند نقشه ها و عملیات آنان کود کانه است و آینده خوشی برای آن ملت ها پیش بینی نخواهد شد.

بهترین است فرزندانم را امتحان کنم عقل آنانرا آزمایش کنم هوش و ذکاوت آنانرا بسنجم و لایقترین آنانرا که دلسوز اجتماع است و بفکر خوشگذرانی و فشار مظلومین و بینوایان و ... نیست ولیعهد خود گردانم.

داود با اینگونه افکار دست بگریبان بود ، تا شاید بتواند مشکل ولیعهدی را حل سازد ، و یکی از فرزندانش را که مورد قبول ملت و رضایت خداست برای این مقام برگزیند .

کودک ۹۱ ساله

ایلیا و یوحنا با یکدیگر نزاع دارند و باتفاق یکدیگر وارد منزل داود شدند تا وی نزاع آنانرا اصلاح کند .

آری محکمه قضاوت انبیاء بدون تشریفات است و هر چه زودتر نزاعها را فیصله میدهند و طرفین نزاع را از محاکمه و باز جوئی خسته نمیکند ، و بدنبال آن حقوقشان را توضیح نمی نمایند .

ایلیا: ای داود من زراعتی داشته‌ام که حاصل آن بیار آمده و موقع جمع- آوری آن رسیده بود این شخص حیوانات خود را شبانه رها کرده و ثمره یکسال زحمات مرا از بین برده ، و اثری از آن باقی نگذاشته است (۱) آری ایلیا راست میگوید ب فکر پرونده سازی و حيله گری و دروغ-

بستن بیو حنا نیست و منظور وی از این سخنها و شکایت اودفاع از حق خویش است و میخواهد حق خود را اثبات کند تا ظالمین دیگر ب فکر ستمگری و تجاوز بحقوق مظلومین دیگر نیفتند .

راستی اگر ستمدیدگان زیر بار ظلم نمی رفتند و با اصطلاح تن به «انظلام» نمیدادند ستمگران دست خود را بظلم و ستم دراز نمی کردند و جرئت بیشتری در عملیات خود پیدا نمی نمودند .

ایلیا شکایت خود را کرد و داود شنید و یوحنا در مقابل استدلالات شاکی سخن نگفت و با سکوت خود که علامت تصدیق بود محکومیت خود را اعلام کرد .

کتابخانه مدرسه نجفیه قم

داود در مقابل طرفین نزاع قرار گرفته و سخن ایلیا را شنیده و سکوت یوحنا را دیده است داود میخواهد هر چه زودتر نزاع آنها را فیصله دهد و آنها را بزندگی خود بازگرداند .

داود فکر کرد که تا کنون حکم الهی این بوده است ، که هر کس مال کسی را تلف کرد باید غرامت بدهد و تاوان محصول از دست رفته

(۱) اذیحکمان فی الحرث . . . (انبیاء آیه ۷۹)

ایلیامعادل حیوانات یوحنا است نتیجه این مقدمات حسی بود که داود را بر آن داشت که بگوید : ایلیا باید گوسفندان یوحنا را بگیرد . تا جبران خسارت وی بشود .

آری داود طبق قانون الهی حکم میکند و نمیخواهد سود شاکمی را در نظر بگیرد تا از وی سودی ببرد . داود میخواهد طبق حکم خدا عمل کند ، و در حکم او هوا و هوس راه ندارد ولی بدون تردید این حکم هستی یوحنا را از بین میبرد و زندگی وی نابود میگشت .

گرچه گاهی فرشته عدالت ! چشم پیدا میکند و یکطرف میزان عدالت را میچرباند و طرف زور و پول و مقام را بیشتر مینگرد ، ولی داود بدون داشتن آرم فرشته عدالت ! و فریاد از عدالت پروری ، بفکر اجراء عدالت و آسایش ملت خویش است .

سلیمان که طفلکی خردسال و در سن ۱۱ سالگی است کنار کرسی قضاوت پدر نشسته است روی بد او در نموده گفت : پدر جان ! حکم این نزاع این است که گوسفندان را بصاحب زراعت سپارند تا از شیر و پشم آنها استفاده کند و زمین را بصاحب گوسفندان بسپارند تا بزراعتش همت گمارد و آنگاه که در سال آینده زمین بحالت اول بازگشت گوسفندان را بازگردانند و زمین را بازستانند . (۱)

آری حکم خدا تا کنون چنین بود که تاوان بگیرند ولی اکنون بکودک یازده ساله که زمین نبوت در او فراهم است الهام میشود که حکم

خدا عوض شده و بایدطبق حکم جدیدعمل گردد. (۱)
 راستی سلیمان بایک قضاوت کوچک ثابت کرد که عقل و هوش و
 ذکاوت من سرآمد فرزندان داوداست . و علاوه، باینکه کودک یازده
 ساله‌ای بیش نیستم مقرب درگاه خدا هستم و او بمن حکم جدید خودرا
 ابلاغ میکند .

سلیمان با همین عمل کوچک اثبات کرد که لایق جانشینی داود
 است و میتواند در عین کودکی منصب سلطنت و ریاست دینی بنی اسرائیل
 را عهده دارشود و با کمال قدرت و اراده بدون اعمال هوی و هوس آنرا
 اداره کند .

برگرسی قضاوت !

بانوئی غنیف که از نعمت حسن و جمال بی بهره نبود برای احقاق
 حق خود پیش قاضی آمد ، تاحق خودرا بوسیله‌وی بازستاندولی غافل
 ازاینکه قاضی چشم چران است و اسیر حسن و جمال وی میگردد و نه
 تنها نمیتواند حق خود را بوسیله‌وی بازگیرد ، بلکه وسیله اعدام خویش
 را فراهم میسازد .

آری آنگاه که مناصب و مقامها بدست نااهلان افتاد هـزاران
 ناموس و مالهای فراوانی باید بقضای مقدمشان گردد .

بانو: من برای احقاق حق خود بیش تو آمده‌ام تاحق مرا از
 طرفم بستانی و بمن بازگردانی .

قاضی : من در راه نمائی تو و بدست آوردن حقوقت کوتاهی نخواهم

کرد ولی شما هم . . .

(بقیه دارد)

(۱) مجمع البیان ج ۷ صفحه ۵۷ آیه ۸۰ (فهمناها سلیمان . . .) و تفسیر

مقننات الدرر ج ۷ صفحه ۱۷۵